

بررسی باده در مثنوی مولانا با نگاهی به خمیره ابن فارض

مریم شریف نسب^{*}

چکیده

مثنوی ارجمند مولانا جلال الدین محمد بلخی، دائرة المعارفی است که بسیاری از مقولات انسانی-عرفانی در آن طرح شده است.

در این مقاله، «باده»، انواع آن و مسائل مربوط به آن از دیدگاه مولانا در مثنوی شریفش بررسی می شود. از آنجا که مولانا از نظام فکری منسجم و نظام مندی برخوردار است، دیدگاه او درباره باده، در غزلیات و مثنوی اش یکسان و هماهنگ است؛ از این رو در این مقاله گاه شواهدی نیز از غزلیات وی آورده شده است.

از سوی دیگر به نظر می رسد نظام فکری ابن فارض درباره این مقوله (در خمیره) با آنچه در مثنوی مولانا وجود دارد، هماهنگ است. به همین سبب گاه شواهدی از خمیره ابن فارض نیز ذکر شده است.

مستی سلامت می کند؛ پنهان پیامت می کند آنکو دلش را برده ای، جان هم غلامت می کند

ای نیست کرده هست را، بشنو سلام مست را/ مستی که هر دو دست را پابند دامت می کند...

می، شراب، باده، صهبا، خمر، مسکر، مل، نبیذ، راح، مدام، قهوه، عصیر یا هر چیز دیگری که نامیده شود، در فرهنگ انسانی از پیشینه ای طولانی برخوردار است.

ساخت شراب و باده نوشی از زمانهای بسیار کهن رایج بوده است و مردم در نقاط مختلف جهان، به ساختن آن مبادرت می کردند. در بین اروپاییان شرابخواری تا آنجا رایج بوده که هرگاه در میان ایشان کودکی متولد می شد، در همان روز خانواده کودک، شرابی در خم

* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی - دانشگاه علامه طباطبائی

^۱. مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۴۰

می گذاشتند و آن را تا شب عروسی او محفوظ می داشتند تا در آن شب به میمنت صرف شود.^۱

« آریابیان در زمان بسیار کهن با می و تاک آشنا بوده اند. در سرزمین اصلی خود که حوالی آسیای میانه و خراسان بزرگ بوده است، کمال دقت را در کشت و زرع انگور به کار می بردند. در اوستا می به صورت مذ (madha) آمده است. ... بلعمی در تاریخ خود " می خوردن " را از آداب و شرایع زردشت دانسته است. ... از همین جاست که قدیمی ترین شاعران و ادیبان دری " می " را به مغان و موبدان زردشتی نسبت داده اند. البته مقصود این نبوده که مغان و موبدان زردشتی در می خواری استاد بوده اند؛ بلکه مغ و مغان در ادبیات دری نام عمومی برای زردشتیان شده است.»^۲

در عصر جاهلی شراب را از سوریه، فلسطین و اطراف آن به جزیره العرب می بردند. دوری مسافت و دشواری حمل و نقل خمها یا خیکهای شراب موجب می شد قیمت آن، مانند سایر کالاهای اشرافی، بسیار بالا باشد؛ لذا فقط ثروتمندان و توانگران قدرت باده گساری داشتند. برخی از شعرا که گاهگاه - شاید از طریق صاحبان کرم- به آن دست می یافتند، پس از نوشیدن با تفاخر به وصف آن می پرداختند.^۳ از اینرو خمیره سرایی در میان شاعران جاهلی عرب، رسمی رایج شمرده می شد که در آن می و ساقی و ساغر و ... را وصف می کردند. با ظهور اسلام و نزول آیه ۹۰ سوره مائده " یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلیم رجس من عمل الشیطن فاجتنبوه لعلکم تفلحون. " شاعران برای مدتی از توصیف می خودداری کردند، اگرچه برخی از آنها در خفا می، می نوشیدند. این وضع تا زمان استقرار دولت اموی ادامه یافت. کم کم برخی از خلفای اموی به طور آشکار به باده نوشی روی آوردند و افرادی چون ولید و یزید در این امر شهره گشتند. در این دوران خمیره سرایی مجدداً شایع گشت. خمیرات شاعرانی مانند اخطل و ابوالعباس ولید پسر یزید بن عبدالملک بن مروان و ... محصول همین دوره است.^۴

۱. ر. ک. یمین، حسین، " سیر و تحول خمیرات در ادب دری "، ادب، س ۲۱، ش ۲، ص ۷۰.

۲. یمین، حسین؛ پیشین، صص ۶۹ و ۷۰.

۳. ر. ک. الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴. ر. ک. پیشین، ص ۲۱۴.

« بی گمان تحولی که در شعر عرب از نظر عناصر تصویر روی داده، نتیجه برخورد با فرهنگ ایرانی است و این اشرافیت که در عناصر تصویری شعر گویندگانی از قبیل ابن معتر و ابن رومی دیده می شود، بی هیچ تردید، از دید اشرافی ایرانی و ایران قدیم سرچشمه گرفته است. گرایش به وصف شراب و مجالس باده گساری و قصرها و باغها و گلها از جمله تمایلات آریایی است که نخستین بار در شعر ابونواس و امثال او دیده می شود.»^۱

« در شعر فارسی خمیه ها غالباً و دست کم بهترین آنها در دوره اول از ادوار شعر فارسی سروده شده اند؛ یعنی از حدود پایان قرن سوم هجری تا نیمه قرن پنجم. زندگانی مرفه اغلب گویندگان این عصر و معاشرت با امرا و وزرا و رجال ثروتمند و خوشگذرانی های آنها در مجالس پرشکوه وسیله بزرگی شده است برای آنکه در شعر این عهد، همواره صحبت از کامرانی ها و عیشها و عشرتها شود و کمتر از ناکامی و نامرادی و یأس و بدبینی و انزوا و انقطاع از خلق و نظایر این مسایل در آن سخن رود.»^۲

شعر فارسی از آغاز پیدایش خود، از پشتیبانی دربارها برخوردار بود؛ لذا شاعران به چند دلیل همواره می کوشیدند تصویرهای شعری خود را از عناصر زندگی اشرافی برگزینند: نخست اینکه سخن گفتن از چیزهایی که در دسترس توده مردم نبود، به شعر آنان جنبه افسانه ای و اسطوره ای می داد و صور خیال آن را برای مردم تازه و دست نیافتنی می کرد. نکته دیگر اینکه ظاهراً در ضمیر شاعران چنین مرتسم شده بوده است که زندگی مردم عادی ارزشی ندارد و عناصر و اجزای آن، چنان پایدار نیست که لایق ثبت شدن در شعر باشد. گذشته از این نکته ها، مخاطبان اصلی شعر، پادشاهان و امیران بوده اند و شاعران، ناگزیر، از عناصر موجود در زندگی روزمره آنان سخن می گفتند.^۳

با پیدایش شعر صوفیانه که حدوداً از اوایل قرن پنجم هجری آغاز گردید، دامنه مفاهیم شعری در زبان فارسی گسترش بی نظیری یافت. « اشعار خاص صوفیانه فارسی، اشعاری بود که ارباب معانی در بیان احوال و مواجید و حقایق معنوی سرودند و اشعارشان جنبه تعلیمی و اخلاقی نداشت. خصوصیت بارز این قبیل اشعار این بود که شاعر مقاصد

^۱. شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ۲۶۰

^۲. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۶۵

^۳. ر.ک. شفیعی کدکنی، پیشین، صص ۲۸۹ و ۲۹۰

خود را کم و بیش با همان الفاظ و تعابیر و مضامینی که در شعر غیر صوفیانه و غیر دینی به کار می رفت، بیان می کرد و لذا صوفیه در سرودن اشعار خاص صوفیانه و عرفانی از حیث لفظ و تعبیر و مضمون (مانند قالبهای شعری) مقلد شاعران دیگر بودند و دقیقاً همین اشعار با همین الفاظ و تعابیر بود که شعر فارسی را متحول کرد و از برکت معنایی که شعرا به این الفاظ دادند، افقهای تازه ای در این الفاظ گشودند.^۱

شاید بتوان گفت یکی از دلایل رایج شدن استعمال اصطلاحات مربوط به شراب در شعر و سخن عرفا، نوعی مقاومت در مقابل فقههای متعصب - و ریاکار - بوده است.^۲ از سوی دیگر بر اساس استنباط های فقههای حنفی مذهب، نوشیدن نوع خاصی از باده (سیکی) حلال بود.

غالب الفاظی که از طریق شعر صوفیانه و عرفانی دارای معنای ثانوی و مجازی شدند، در دو دسته کلی قابل تقسیم بندی اند:^۳

اول - اصطلاحات مربوط به عشق و معشوق. مانند شرح احوال عشق و اندام معشوق که بعدها هر کدام نماد یکی از مفاهیم عرفانی قرار گرفت. مثلاً وقتی میر حسینی سادات هروی در ضمن نامه خود از شیخ محمود شبستری سؤال می کند:

چه خواهد مرد معنی زان عبارت که دارد سوی چشم و لب اشارت؟

چه جوید از رخ و زلف و خط و خال کسی کاندرا مقامات است و احوال؟

شیخ شبستر جواب می دهد:

هرآن چیزی که در عالم عیان است چو عکسی ز آفتاب آن جهان است

جهان چون خط و خال و زلف و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

تجلی گه جمال و گه جلال است رخ و زلف آن معانی را مثال است

صفات حق تعالی لطف و قهر است رخ و زلف بتان را زان دو بهر است...^۴

دوم - اصطلاحات مربوط به باده و باده گساری و ساقی و مستی و ... است که معنای مجازی یافته:

^۱ پور جوادی، نصرالله، "باده عشق (۱)"، نشر دانش، سال یازدهم، ش ۶، ص ۴.

^۲ این توجیه از آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن می باشد.

^۳ ر. ک. پور جوادی، نصرالله، پیشین، ص ۵.

^۴ شبستری، شیخ محمود؛ گلشن راز؛ ابیات ۷۱۴ تا ۷۱۹.

هاتف ارباب معرفت که گهی
می و جام و ساقی و مطرب
قصد ایشان نهفته اسراری است
پی بری گر، به رازشان دانی
که یکی هست و هیچ نیست جز او

مست خوانندشان و گه هشیار از
وز مغ و دیر و شاهد و زنار
که به ایما کنند گاه اظهار
که همین است سیر آن اسرار
وحده لا اله الا هو^۱

البته این تغییر تعبیرات صرفاً به شعر فارسی اختصاص نداشت و بیشتر از آن شاید از زمان حسین منصور حلاج، در شعر عربی نیز رخ نموده بود و همچنان مسیر خود را طی می کرد. مثلاً:

ابوحفص عمر پسر علی سعدی معروف به ابن فارض (۵۷۶-۶۳۲ ه. ق.) در قرن هفتم قصیده خمربه ای در عرفان سرود با مطلع:

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ^۲
که به تصریح مؤلفان عرب، بسیاری از رموز صوفیه در آن نهفته است. ندیم عدی در جزء اول کتاب "تاریخ الادب العربی" ذیل این قصیده می نویسد:

« لیست الخمره التي یصفها ابن الفارض ألا رمزاً عن المحبة الالهية او المعرفة الالهية و قد مرّ معنا ان المتصوفة قد استعاروا اللغة العُشاق و المُدمنین لِيُصَوِّروا بِهَا ما يَخْتَلِجُ فِي نُفُوسِهِمْ مِنْ مَعَانٍ و احساسات و یَسْتَطِيعُ الْمُتَصَوِّفَةُ أَنْ يَشْرَحُوا هَذِهِ اللُّغَةَ شَرْحاً يَخْتَلِفُ إِخْتِلَافاً كَثِيراً عَمَّا نَفَهُمُهُ نَحْنُ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الْآيَاتِ ».

: باده ای که ابن فارض آن را توصیف می کند، نشانه ای از محبت یا معرفت الهی است و دیدیم که متصوفه کلمات عشاق و میگساران و شرابخواران را به عاریت گرفتند تا به وسیله آن معانی و احساساتی را که در جان و روانشان می گذرد، به تصویر بکشند. آنها

۱. هاتف اصفهانی، دیوان، ص ۵۱

۲. پیش از آفرینش انگور، به یاد دوست باده ای نوشیدیم که از آن مست شدیم.

(متصوفه) توانستند این لغات را به گونه ای شرح کنند که اختلاف زیادی با آنچه ما از خلال این ابیات می فهمیم، دارد.^۱

روند سرودن اشعار عرفانی که حاوی الفاظی در زمینه مستی و جام و شراب و ساقی و ساغر و... با معانی ثانوی و مجازی بود در فارسی همچنان ادامه یافت. واقعیت این است که تغییر معنای شراب از مایعی حرام و مسکر به "چیز"ی روح فزا و عرفانی، به سرعت و در یک مرحله اتفاق نیفتاده است.

در قرآن کریم لفظ "شراب" در قالب عبارت "شراب طهور" به کار رفته است و یکی از نعمتهایی است که در بهشت به مؤمنان عطا خواهد شد و البته آن هیچ نسبتی با خمر زمینی ندارد.

در متون سده های نخستین، شراب همچنان در معنای "مایعی قابل شرب" به کار می رفته است (آب یا هر نوشیدنی حلال) و بعدها به عنوان "مایعی سُکرآور و حرام" همواره دارای قرینه ای برای افاده این معنای خاص بوده است و این قرینه اغلب کلمات سکر یا مستی یا... بود. در مرحله بعد است که شراب به عنوان مضاف یک کلمه دیگر در قالب یک اضافه تشبیهی قرار می گیرد. ظاهراً تشبیه محبت به شراب، اولین مرحله شکل گیری معنای عرفانی شراب است. در این مرحله این لفظ یا الفاظ مترادف آن مانند خمر و راح، هنوز معنای عرفانی به خود نگرفته اند. در این تشبیه، شراب، معنای حقیقی دارد. این معنی در قرون بعدی نیز در اشعار شعرای فارسی زبان، بخصوص شعرای صوفی مشرب و عارف، تحولی در معنای شراب و خمر و باده و می ایجاد می شود؛ بدین نحو که مضاف الیه (محبت) در اینگونه تشبیهات حذف می شود و در نتیجه تناسبی، تشبیه به استعاره نزدیک می شود و سپس همه این قبیل الفاظ، معانی مجازی پیدا می کنند و به صورت استعاره در می آیند.^۲

* * *

^۱ عدی، ندیم، تاریخ الادب العربی، جزء الاول، ص ۲۵۷ (نقل و ترجمه از: رضایی، احترام، ساقی نامه در شعر پارسی و تحلیل محتوایی ساقی نامه های سبک عراقی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، به راهنمایی دکتر برات زنجانی، آذر ۱۳۸۰، ص ۲۵ و ۲۶).

^۲ ر.ک. پور جوادی، نصرالله، "باده عشق (۱)"، ص ۱۱.

ترکیباتی که به نوعی با شراب ، باده، خمر، مست، ساقی یا یکی دیگر از اسباب و لوازم باده نوشی ساخته شده است ، کماکان در مثنوی مولانا نیز به چشم می خورد. مانند:

شراب جان (۱/ ۲۳۰)، شراب بندگی (۴/ ۶۶۸)، شراب حلم (۴/ ۲۰۹۵)، می لب (۵/ ۲۵۲۴)، می حسن (۵/ ۳۲۹۰)، می غیبت (۵/ ۳۳۰۶)، می سماع و می جماع (۵/ ۳۵۸۲)، باده فهم (۶/ ۶۶۳)، می دین (۶/ ۸۹۰)، می احرار (۶/ ۳۹۳۶)، می لا (۶/ ۴۲۲۹)، می هستی (۲/ ۳۴۲۴)، می توفیق (۳/ ۴۷۴۷)، می شقاوت و می سعادت (۴/ ۲۶۸۹)، باده جان (۱/ ۱۵۱۲)، باده تحقیق (۳/ ۴۷۴۵)، جام صورت (۵/ ۳۳۰۲)، ساقی عمر (۵/ ۳۲۴۰)، ساقی جان (۵/ ۴۱۱۱)، خمر خواب (۶/ ۴۴۸۲)، مست هوس (۲/ ۲۷۵۲)، مست آرزو (۲/ ۲۷۵۳)، مست حق (۳/ ۶۸۸ و ۴/ ۲۶۹۲)، مست عقل (۱/ ۲۳۹)، مست دوست (۱/ ۳۱۴)، مست گفت (۱/ ۲۴۳۹)، مست ولا (۱/ ۲۶۴۳)، مست دیدار (۱/ ۲۷۹۶)، مست خدا (۱/ ۳۴۴۴)، مست تصویر و خیال (۲/ ۱۷۲۱)، مست اله (۵/ ۴۱۱۲)، مست ناز (۵/ ۴۱۸۷)، مست تخصیص (۵/ ۴۲۰۳)، مست شوق (۴/ ۹۲۴)، مست جانان (۶/ ۱۹۱۱)، مست دام (۶/ ۲۰۰۰)، خم بلی (۴/ ۲۰۹۸) و ...^۱

الفاظ خمر و شراب و باده و مست و ساقی و ساغر و سایر لوازم شراب نوشی در مثنوی مولانا نیز در گذر همان سیر از تشبیه به استعاره ، دارای معانی مجازی و عرفانی هستند. دیدگاههای عرفا و صوفیان در این زمینه در سراسر دیوان کبیر مولانا نیز وجود دارد و قابل بررسی و تبیین است. مولانا خود در بیان ماجرای طعنه زدن بیگانه بر شیخ به سبب شراب خواری ، معنای جام و شراب و ... را به روشنی شرح می دهد:

جام ظاهر ، خمر ظاهر نیست این	دور دار این را ز شیخ غیب بین
جام می هستی شیخ است ای فلیو	کاندرو اندر نگنجد بول دیو
پُر و ملامال از نور حق است	جام تن بشکست نور مطلق است ^۲

ابن فارض در خمیه خود ، جسمها را انگور و روحها را شراب خوانده است:

^۱ . رقم سمت راست شماره دفتر و رقم سمت چپ ، شماره بیت است. شماره ابیات بر اساس مثنوی به تصحیح محمد استعلامی است.

^۲ . دفتر دوم، ب ۳۴۲۳ به بعد.

وَقَدْ وَقَعَ التَّفْرِيقُ وَ الكُلَّ وَاجِدُ فَأَرَوَا حَنَا خَمْرُ، وَ أَشْبَا حَنَا كَرْمُ
(خمیره، ب ۲۸) ۱

مولانا معتقد است:

باده در جوشش گدای جوش ماست چرخ در گردش گدای هوش ماست
باده از ما مست شد نی ما از او قالب از ما هست شد نی ما از او
(۱ / ۱۸۲۱ به بعد)

و در وصف پاکان و نیکان که "پیش از خلقت عالم، جانشان در دریای جود" حضور داشته است می گوید:

پیر، ایشانند کاین عالم نبود جان ایشان بود در دریای جود
پیش از این تن عمرها بگذاشتند پیشتر از کشت بر، برداشتند...
روح از انگور می را دیده است روح از معدوم شی را دیده است
دیده چون بی کیف هر باکیف را دیده پیش از کان صحیح و زیف را
پیشتر از خلقت انگورها خورده می ها و نموده شورها...
در دل انگور می را دیده اند در فنای محض وی را دیده اند...
(۲ / ۱۸۰ به بعد)

ابن فارض نیز در خمیره خود، به مست شدن پیش از خلقت انگور و شرابی که وصفش پیش از خلقت اشکال وجود داشته است و نیز شراب پیش از خلقت انگور، اشاره می کند:

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ
(خمیره / ب ۱)
تَقَدَّمَ كُلُّ الْكَائِنَاتِ حَدِيثُهَا قَدِيمًا وَ لَا شِكْلُ هُنَاكَ وَ لَا رَسْمُ
(خمیره / ب ۲۳) ۲

۱: جدایی واقع شده است، حال آنکه همه یک کل واحدند. گویی روحهای ما شرابند و جسمهای ما انگور!

۲: سخن و وصف آن باده ازلی به لحاظ قدیم بودن بر همه موجودات پیشی گرفت، حال آنکه آنجانه شکلی بود و نه نوشته ای.

فَخَمْرُ، وَ لَا كَرْمٌ، وَ أَدَمُ لِي أَبٌ وَ كَرْمٌ وَ لَا خَمْرٌ وَ لِي أُمُّهَا أُمُّ
(خمریه / ب ۲۶) ۲۱

مولانا برای مستی به انواعی قائل است:

هین به هر مستی دلا غره مشو این چنین می را بجو زین خنبها
ز آنک هر معشوق چون خنبیست پر می شناسا هین بچش با احتیاط
هر دو مستی می دهندت لیک این تا رهی از فکر و وسواس و حیل
تا رهی از فکر و وسواس و حیل تا رهی از فکر و وسواس و حیل

(۴ / ب ۲۶۹۲ به بعد)

در جای دیگر نیز می گوید:

بگذر از مستی و مستی بخش باش زمین تلون نقل کن در استواش
چند نازی تو بدین مستی ، بس است بر سر هر کوی چندان مست هست
(۶ / ب ۶۳۵ به بعد)

او معتقد است تنها مستی از باده حق است که فکر و وسواس و حیل را می رباید و عقال عقل کوتاه بین را می گشاید؛ اما:

باده او در خور هر هوش نیست حلقه او سخره هر گوش نیست
(۵ / ب ۱۹۱۷)

لذا خداوند تعالی خود باید قابلیت هضم و درک این باده (حلق باده خوار) را به آدمی عطا کند و در غیر این صورت هیچکس قادر به فرو دادن این نوع باده نخواهد بود:

۱ : باده بود در حالیکه انگور نبود و در آن حال ، انگور پدر من بود و انگور بود در حالیکه شراب نبود و مادر آن باده (تاک) ، مادر من بود. (زیرا هنوز هیچ چیز تعیین نیافته بود و گویی مادر انگور، مادر من نیز بود).
۲- جامی نیز در شرح خمریه ابن فارض (لوامع) می گوید :
بودم آن روز من از طایفه درد کشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان
و در جای دیگر:

روزی که مدار چرخ و افلاک نبود آمیزش آب و آتش و خاک نبود
برباد تو مست بودم و باده پرست هر چند نشان باده و تاک نبود

ای دریغا عرصه افهام خلق
کوه طور اندر تجلی خلق یافت
صار دکأ منه و انشق الجبل
لقمه بخشی آید از هر مرتبس
خلق بخشد جسم را و روح را

سخت تنگ آمد، ندارد خلق خلق...
تا که می نوشید و می را برنتافت
هل رایتم من جبل رقص الجمل
خلق بخشی کار یزدان است و بس
خلق بخشد بهر هر عضو جدا...
(۳ / ب ۱۳ به بعد)

به گفته مولانا ، خداوند خود به هر که بخواهد شراب یا زهر می نوشاند:

گفت : صورت کوزه است و حسن ، می
از یکی کوزه دهد زهر و عسل
کوزه می بینی ولیکن آن شراب

می خدایم می دهد از نقش وی...
هر یکی را دست حق عز وجل
روی ننماید به چشم ناصواب...
(۵ / ب ۳۲۹۰ به بعد)

مولانا معتقد است هر که از باده حق مست شود تا ابد به هوش نخواهد آمد:

هر که از جام تو خورد ای ذوالمنن
خالدین فی فناء سکرهم

تا ابد رست از هس و از حد زدن
من تفانی فی هوا کم لم یقم...
(۵ / ب ۴۷۰۲ و ۴۷۰۳)

و نیز:

مست حق هشیار چون شد از دبور
مست حق ناید به خود از نفخ صور
(۳ / ب ۶۸۸)

این اندیشه در خمیه ابن فارض نیز دیده می شود:

وَ عِنْدِي مِنْهَا نَسْوَةٌ قَبْلَ نَشَاتِي
مَعِيَ أَبْدًا تَبْقَى وَ إِن بَلَى الْعَظْمُ

(خمیه / ب ۳۵)^۱

و آنکه از می الهی مست شده است:

^۱ پیش از آنکه وجود داشته باشیم از آن باده مست بوده ام، مستی که تا ابد با من باقی می ماند اگرچه استخوانم پوسیده باشد.

کی کند آن مست جز عدل و صواب که ز جام حق کشیده است او شراب
(۵ / ب ۳۱۱۰)

مولانا " خلقت آدم بر صورت خود " را که در احادیث قدسی آمده است ، به ریختن جرعه ای از باده حق بر خاک تشبیه می کند، خاک آدم را با شراب الهی گل کرده اند! :

جرعه ای بر ریختی زان خفیه جام برزمین خاک من کأس الکرام
هست بر زلف و رخ از جرعه نشان خاک را شاهان همی لیسنند از آن ...
جرعه ای چون ریخت ساقی الست بر سر این شوره خاک زیر دست
جوش کرد آن خاک و ما زان جوششیم جرعه دیگر که بس بی کوششیم ...
(۵ / ب ۳۷۳ به بعد) ۱

زنده شدن مرده بواسطه شراب الهی در خمیره ابن فارض نیز دیده می شود:
وَلَوْ نَضَحُوا مِنْهَا ثَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ لَعَادَتِ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَانْتَعَشَ الْجِسْمُ
(خمیره / ب ۹) ۲

۱. لازم به یادآوری است که «باده بر خاک ریختن» رسمی قدیمی بوده و ظاهراً اختصاص به اعراب و ایرانیان هم نداشته است؛ زیرا در زبان لاتین واژه libation تقریباً به همین معناست. (شرابی که به عنوان هدیه به خدایان نثار می شده است). در فرهنگ اعراب هم شکل دیگری از این رسم در قالب نثار کردن چند جرعه شراب بر خاک (به عنوان ادا کردن حق زمین) وجود داشته است:

شَرِبْنَا وَ أَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً فَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ
در فرهنگ ایرانی نیز این رسم (به عنوان ادای حق زمین و نیز یاد کردن از باران غایب یا از دست رفته) وجود داشته است. منوچهری راست:

باده بر خاک همی ریزیم از جام شراب باده بر خاک همی ریزند مردان ادیب
ناجوانمردی بسیار بود چون نبود خاک را از قدح مرد جوانمرد نصیب

حافظ نیز به این نکته اشاره دارد:

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک؟
(یادآوری این نکته از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر محمد حسن حائری بوده است که از ایشان سپاسگزارم.)

۲: و اگر از آن باده بر خاک گور مرده ای بریزند، بی شک روح به سوی او باز می گردد و جسم او بهبود می یابد.

” اگر شاربان زلال عرفان که ندماء مجلس شهودند نغبه ای (= جرعه ای) از اقداح عنایت و نغته ای (= دمی) از مصباح هدایت که محیی قلوب و ارواح منور و نفوس و اشباح است بر حال غافلی از مردگان مقبره غفلت و جهالت گمارند، به حیات معنوی زنده گردد، و به مدد روح (= نسیم و بوی خوش) روح عرفانی، از قبر جهالت و حرمان برانگیخته شود و آتش تأسف فوت مطلوب، مقوی طلب او گردد.“^۱

به بیان مولانا، قطره ای باده آسمانی، خُم تن خاکی را می شکند و جان را می رهاند:

قطره ای از باده های آسمان	برکند جان را زمی وز ساقیان
تا چه مستیها بود املاک را	وز جلالت روحهای پاک را
که به بویی دل در آن می بسته اند	خُم باده این جهان بشکسته اند...

(۳ / ب ۸۲۳ به بعد)

و در سیراب نشدن جان از خمر حق و باده تحقیق می گوید:

زان عرب بنهاد نام می مدام	زانک سیری نیست می خور را مدام
عشق جوشد باده تحقیق را	او بود ساقی نهان صدیق را
چون بجویی تو به توفیق حسن	باده آب جان بود ابریق تن
چون بیفزاید می توفیق را	قوت می بشکند ابریق را...

(۳ / ب ۴۷۴۴ به بعد)

کلّیت اندیشه های مولانا درباره باده را در غزل زیبایی از او می خوانیم:

هله ای آنک بخوردی سحری باده که نوشت	هله پیش آ که بگویم سخن راز به گوشت
می روح آمد نادر رو از آن هم بجش آخر	که به یک جرعه ببرد همه طراری و هوش
چو از این هوش برستی به مساقات و به مستی	دهدت صد هش دیگر گرم باده فروشت
چو در اسرار درآیسی کندت روح سقایی	به فلک غلغله افتد ز هیاهو و خروشت
بستان باده دیگر جز از آن احمر و اصفر	کندت خواجه معنی برهاند ز نقوشت
دهد آن کان ملاحظ قدحی وقت صباحت	به از آن صد قدح می که بخوردی شب دوش
تو اگر های نگویی و اگر هوی نگویی	همه اسوات و جمادات بجوشند ز جوش
چو در آن حلقه بگنجی ز بر معدن و گنجی	هوس کسب بیفتد ز دل مکسبه گوشت

۱. امیر سید علی همدانی، مشارب الأذواق، ص ۶۱

تو که از شر اعدای بدو صد چاه فتادی
همه آهنگ لقا کن خمش و صید رها کن
تو دهان را چو ببندی خمشی را بپسندی
برهائید به آخر کرم مظلومه پوشت
به خموشیت میسر شود این صید وحوشت
کشش و جذب ندیمان نگذارند خموشت^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ . مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۰۴

فهرست منابع

۱. ابن فارض (ابو حفص عمر)، دیوان، بیروت: دارالقلم، ۱۹۹۴
۲. امیر سید علی همدانی (علی ثانی)، مشارب الاذواق: شرح قصیده خمربه ابن فارض مصری در بیان شراب محبت، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی، ۱۳۶۲
۳. انوار، امیر محمود، "باده سالکان و شراب عارفان: معنای مجاز در عرفان و شرح بیته از ابن فارض مصری"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ج ۲۳ (۱۳۵۵)، ش ۲۰۱، صص ۲۹۵-۳۱۸.
۴. پورجوادی، نصرالله، "باده عشق (۱): سیر تاریخی معنای عرفانی باده یا می در شعر فارسی"، نشر دانش سال یازدهم، ش ۶، مهر و آبان، ۱۳۷۰، صص ۴-۱۳
۵. "باده عشق (۲): پیدایش معنای مجازی باده در شعر فارسی" نشر دانش سال دوازدهم، ش ۱، آذر و دی، ۱۳۷۰، صص ۴-۱۸.
۶. جامی، نورالدین عبدالرحمن، لوامع، تهران: بزرگمهر، {بی تا}
۷. رضایی، احترام، ساقی نامه در شعر فارسی و تحلیل محتوایی ساقی نامه های سبک عراقی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، به راهنمایی دکتر برات زنجانی، آذر ۱۳۸۰.
۸. شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران، تهران: آگاه، چ ۶، پاییز ۱۳۷۵.
۹. الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: قوس، چ ۲، ۱۳۶۸.
۱۰. موحّد، صمد (به کوشش)؛ مجموعه آثار شیخ محمود شبستری؛ تهران: طهوری، چ ۲، ۱۳۷۱.
۱۱. مولوی، جلال الدین محمد، کلیات دیوان شمس، تهران: نگاه، چ ۲، ۱۳۷۴.
۱۲. _____، مثنوی، تصحیح و تحشیه محمد استعلامی، تهران: زوار، چ ۷، ۱۳۷۴.

۱۳. هاتف اصفهانی، دیوان، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: نگاه، چ ۲، ۱۳۷۵.
۱۴. یمین، حسین، "سیر و تحول خمریات در ادبیات دری"، ادب، سال ۲۱ (۱۳۵۲) ، ش ۲، صص ۶۲-۷۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی